



بی صدانوشتن

نگاهی به زندگی و آثار **گونسالو سلوریو** برنده جایزه سروانتس ۲۰۲۵

جوایز ادبی

راضیه خوئینی گروه کتاب

نامش شاید برای بسیاری از ما ایرانیان آشنا نباشد، اما وقتی هیأت داوران، برنده جایزه میگل د سروانتس ۲۰۲۵ را اعلام کردند رضایت اسپانیایی زبان‌ها را به دنبال داشت؛ چرا که این نشان ادبی به گونسالو سلوریو (Gonzalo Celorio) نویسنده مکزیکی رسید. اکثر اسپانیایی‌ها و اروپاییان با روایت‌های این نویسنده مکزیکی آشنا هستند. چرا که سلوریو از آن دسته نویسندگانی است که بی‌صدای نویسد، اما صدای تشرش، به هر آزاری در ذهن‌ها ماندگار می‌شود؛ او از شتاب ادبیات معاصر فاصله می‌گیرد تا به ژرفای زبان و معنا فرو برود، جایی که واژه هنوز بوی اندیشه می‌دهد.

جایزه‌ای برای تغییر مسیر

جایزه سروانتس، که از سال ۱۹۷۶ معتبرترین نشان در دنیای اسپانیایی زبان‌ها محسوب می‌شود، همیشه نشانه‌ای از مسیری تازه در دنیای ادبیات بوده است. هر سال معیار انتخاب برای برنده این جایزه ۱۲۵ هزار یورویی، نویسنده‌ای است که خالق یک جریان فکری تازه باشد. پیش از گونسالو سلوریو، اکتاویو پاز، کارلوس فونتنس، سرخو پیتول، خوزه امیلیو پانچو، التا پونیا‌توسکا و فرناندو دل پاسو از مکزیک برنده این جایزه شده بودند. امسال (۲۰۲۵)، نیز جهان ادبی مکزیک دوباره در مرکز این رویداد قرار گرفت. نوشته‌های سلوریو آرام و متقن هستند، گویی هر جمله را با دقت و تأملی ژرف به تصویر می‌کشد. هیأت داوران سروانتس در مراسم اهدای جایزه، از استاد سلوریو در ایجاد سبکی جدید با عمق اخلاقی و دفاع او از زبان به عنوان حافظه جمعی، تمجید کردند. زیرا آثار او همان‌طور که مکزیک مدرن و آینده‌ای از وضعیت انسانی پیش چشم مخاطب می‌کشاید. در بخشی از بیانیه داوران سروانتس درباره دلایل برگزیدن سلوریو آمده بود: «آثار سلوریو با نثری زیبا و عمیق، قادر به ترکیب روشن‌بینی انتقادی با حساسیت‌های روانی است. آنها تأکید کردند: «کتاب‌های او به شکلی زیرکانه به بررسی ظرافت‌های هویت، حافظه عاطفی، در دست‌دادن‌ها و فقدان‌هایی می‌پردازد که تجربه انسانی را در مکزیک معاصر و سنت اسپانیایی شکل می‌دهد. همچنین داوران اشاره کردند، کتاب‌های او سرشار از کنایه، محبت و دانش هستند؛ ویژگی‌هایی که روی چندین نسل از خوانندگان و نویسندگان تأثیر گذاشته است. هیأت داوران ویژگی‌های او را چنین توصیف کردند: «خالق، معلم و نویسنده‌ای پرشور که آگاهی زبان اسپانیایی را غنا بخشیده و جایگاه او را به بالاترین سطح ادبی ارتقا داده است.»

سلوریو هنگام دریافت این جایزه از احساس افتخار و

هیجان خودش سخن گفت. او این انتخاب را نتیجه وقف تمام زندگی‌اش در راه ادبیات دانست و گفت، این جایزه گواهی بر تعهدش به ادبیات اسپانیایی و تحسینش نسبت به «میگل د سروانتس» است: «هرگز انتظار نداشتم این جایزه به من تعلق بگیرد، اما حالا این جایزه مرا سرشار از رضایت‌خاطر می‌کند. واقعاً فوق‌العاده است که پس از سال‌ها تلاش و وقف زندگی‌ام در راه ادبیات، این افتخار نصیب شده است.» سلوریو خود را این‌گونه توصیف کرد: «من کلمه را در تمامی ابعادش پرورش داده‌ام. کلمه، شور و شوق بزرگ زندگی من است. اشتیاق من برای نوشتن همچنان پابرجاست. اگر زندگی از فیلتر کلمه نوشته‌شده عبور نکند، واقعاً نمی‌توانم آن را درک کنم.»

سلوریو که اکنون ۷۷ سال دارد، به خاطر آثار روانی و انتقادی‌اش شدت مورد توجه قرار گرفته و به عنوان چهره‌ای برجسته در ادبیات مکزیک شناخته می‌شود. او همچنین مدیر آکادمی زبان مکزیکی و مظهر نسلی است که برای آنها نوشتن به زبان اسپانیایی به معنای پرشگری از تاریخ، شهر و آگاهی است.

در رمان «دروغ‌های حافظه» او خاطره مکزیک مدرن را به شکلی شاعرانه روایت کرده است. سلوریو با زنده کردن یاد چهره‌های ادبی که او را شیفته خود کرده‌اند، خاطراتش را به تصویر می‌کشد: افرادی که در برهه‌ای از زمان با نویسنده برخورد‌های غیرمستقیم داشته‌اند یا آثارشان تأثیر عمیقی بر او گذاشته است. از جمله این نویسندگان می‌توان به خوان روئفو و خورخه لوئیس بورخس اشاره کرد، همچنین کسانی که او بیشتر می‌شناخت، مانند آلفردو پرایس اچیکو، امبرئو اکو و گابریل گارسیا مارکز.

آینه‌های شکسته

- نویسنده: **گونسالو سلوریو**
- انتشارات: **توسکتس**
- **Tusquets**
- **تعداد صفحات: ۵۷۵ صفحه**
- **قیمت: ۴۲ دلار**

است. او استاد دانشگاه ملی خودمختار مکزیک (UNAM)، مدیر پیشین دانشکده فلسفه و ادبیات و نویسنده رمان‌ها و مقالات متعدد است. او همچنین پژوهشگری برجسته در تاریخ ادبیات زبان اسپانیایی به شمار می‌رود و نماینده نسلی است که در میان دانشگاه و ادبیات تنفس کرده‌اند: نسلی که برای آنها نوشتن نه‌تنها خلاقیت، بلکه نوعی مسئولیت فرهنگی نیز محسوب می‌شود. سلوریو نویسنده‌ای است که به آرامی و بی‌صدا کار کرده و به بررسی، تأمل و تدریس پرداخته است. شاید او آن فریاد رمانتیک و تکان‌دهنده‌ای را که در نسل‌های پیشین شنیده می‌شد نداشته باشد، اما صدای آرام و مؤثر او در زمینه دانشگاه و فرهنگ همچنان قابل شنیدن و پایدار است. این انتخاب می‌تواند برای ما در ایران نیز الهام‌بخش باشد؛ هم از نظر نگارش به زبان و نثر، و هم از جنبه ترکیب زندگی دانشگاهی و ادبی و بازخوانی هویت و خاطره در جهانی وسیع‌تر. سلوریو شاید آن نویسنده طوفانی نباشد که آوازش گردوخاکی در جهان به راه بیندازد، اما با دقت و

فروتنی، گردوغبار زمانه را از چهره تاریخ زدوده و نگاشته است. او یادآوری می‌کند که ادبیات گاهی به چشم‌اندازی آرام‌تر نیاز دارد تا به لایه‌های زیرین زبان برسد، به سرآغ خاطره‌ها و گذشته برود و از آنجا دوباره به سطح و به اوج بازگردد؛ تا با زبانی که می‌اندیشد و احساس می‌کند، پایدار و جاویدان بماند. به همین دلیل، هر سطر از کتاب‌هایش را باید با اندکی تأمل بخوانیم؛ شاید این دقیقاً همان پیامی باشد که جایزه سروانتس امسال می‌خواست به ما منتقل کند. این نویسنده که کوچک‌ترین عضو از خانواده‌ای پرجمعیت با دوازده پسر است در کنفرانسی مطبوعاتی در مکزیکوسیتی از دوران کودکی‌اش و روزهای اول عشقش به کلمات در لحظه‌های شیرین بازی با میگل، برادر محبوبش سخن می‌گوید. میگل که ۲۰ سال بزرگ‌تر و معمار بود؛ بازی با کلمات را پایه تالیف سرگرمی دوران کودکی او قرار داده بود. مثلاً او یاد داده بود بگوید «من رو تا دورترین نقاط کهنشان‌ها دوست دارم» و هر بار باید این جملات را شاعرانه‌تر و با شاخ و برگ بیشتر از قبل می‌گفت. این نویسنده گفته است: «در مکزیک، زبان دو بار متولد می‌شود؛ یک‌بار از دهان مادر و بار دیگر از دهان تاریخ.»

سلوریو را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: نویسنده‌ای که ریشه در سنت‌ها دارد و در عین حال در پی بازتعریف سنت است. در آثارش، صدای نسل‌ها در هم می‌پیچد؛ خاطرات استعمار با خاطره‌های شخصی او پیوند می‌خورد و سکوت‌ها از کلمات پرمناتر می‌شوند.

سلوریو با تشبیه جالبی از تأثیر دانشگاه بر زندگی‌اش یاد می‌کند: «رودم به محیط آکادمیک مانند گذر از قرون وسطی به مدرنیته بود.» او با سابقه‌ای درخشان به عنوان استاد و مدیر ادبیات دانشگاه خودمختار مکزیک (UNAM)، همواره در تلاش است تا میراث ادبی آمریکای لاتین را به نسل‌های آینده منتقل کند. سلوریو از اوایل نویسنده‌ای بی‌پای می‌کند که چطور با مداد می‌نوشت و دائم با پاک‌کن در حال اصلاح پیش‌نویس‌هایش بود، تا اینکه با دنیای کامپیوتر وارد شد: «احساس می‌کردم نوعی بی‌احترامی باشد، اما کامپیوتر فرصت خوبی در اختیارم گذاشت تا از شر چرک‌نویس‌ها رها شوم.»

سلوریو با شجاعت از رمان به عنوان بزرگ‌ترین ژانر ادبی و در عین حال آزادی‌خواهانه دفاع کرد: «رمان‌ها همچون اسکن با اشعه ایکس، جامعه را در تمامی ابعاد تصویرسازی می‌کنند و نگاهی موشکافانه و انتقادی به آن می‌افکنند.» او براین نکته تأکید کرد که رمان باید از زندگی واقعی الهام بگیرد و تمامی جنبه‌های آن، از بدیختی‌ها تا امکانات را منعکس کند. سلوریو با کلماتی عمیق و سرشار از احساس به ما نشان می‌دهد که چگونه عشق به ادبیات و کلمات می‌تواند دنیای انسان‌ها را به هم نزدیک کند و رمان را به ابزاری گارآمد برای درک بهتر زندگی و جامعه تبدیل کند. سلوریو ارتباط فرهنگی مکزیک با اسپانیا را «بند نافی» توصیف کرده است. او به ال دینویورسال گفته است:

میان واژه و سکوت

سلوریو ادبیات را ابزار اندیشه می‌داند. روایت در آثار او خطی نیست، بلکه شبیه حرکت ذهن میان زمان گذشته و حال است. در رمان «فلز و سرباره» El metal y la scoria که روایت تاریخی مهاجرت خانواده‌ای از آستوریاس به مکزیک است، از استعاره ترکیب فلز و سرباره و از پالایشی حافظه و زمان استفاده کرده است. سلوریو با انتخاب واژه «سرباره» scoria، به جنبه‌های مختلفی اشاره دارد که با مفهوم هویت، خاطره و تجربیات انسانی مرتبط است. «سرباره» به عنوان یک ماده زائد و باقی‌مانده از فرآیندهای صنعتی و ذوب فلزات، نمادی است از آنچه که در زندگی انسان‌ها باقی می‌ماند، حتی اگر به نظر بی‌ارزش یا ناخواسته بیاید. این روایت جذاب که با استفاده از قدرت ادبیات، مسیر زندگی و مهاجرت یک خانواده را به تصویر می‌کشد، در واقع بخشی از تاریخ معاصر مکزیک است.

داستان از سال ۱۸۷۴ آغاز می‌شود، زمانی که امترتو تصمیم می‌گیرد برای ثروتمند شدن به مکزیک مهاجرت کند. او با والدینش که در روستایی دورافتاده در آستوریاس زندگی می‌کنند وداع می‌کند، اما سرنوشته برای او داستانی جذاب را در مکزیک رقم می‌زند. او مسیری شگفت‌انگیز را طی می‌کند و در اوج ناباوری از یک فروشنده جوان که زیر پیشخوان می‌خوابد، به صاحب یکی از فروشگاه‌های بزرگ تبدیل می‌شود. اما موفقیت‌های او در تجارت به قیمت نابودی آینده فرزندانش تمام می‌شود و فرزندانش ثروت او را با تحمل گرامی و سفرهای مکرر به مادرید هدر می‌دهند و دخترانش نیز در جامعه‌ای مردسالار به حاشیه رانده می‌شوند و در نقش‌های فرعی قرار می‌گیرند. با این حال، داستان در نسل سوم تغییر می‌کند. یکی از نوه‌ها که می‌خواهد بار دیگر ارتباط اقتصادی را به دست گیرد، با تهدیدی غیرمنتظره و ویرانگر مواجه می‌شود: از دست دادن حافظه.

این روایت، با نثری زیبا و عمیق، به ما یادآوری می‌کند که تاریخ و هویت فردی در هم تنیده‌اند و چالش‌های نسل‌ها می‌تواند به ما درس‌های بزرگی بیاموزد. «فلز و سرباره» در سال ۲۰۱۴، نه‌تنها داستانی از تلاش و شکست است، بلکه تأملی عمیق روی مسائلی چون هویت، خانواده و ارزش‌های انسانی است که هر خواننده‌ای را به تفکر وامی‌دارد.

خاطرات خیره‌کننده

یکی دیگر از آثار سلوریو خاطرات و خودزندگی‌نامه‌اش با عنوان «آینه‌های شکسته» Ese montón de espejos rotos در سال ۲۰۲۵ است؛ بازتابی از یک عمر مطالعه، تدریس و نوشتن که خودش آن را «تجمل بی‌فایده اما شگفت‌انگیز» ادبیات توصیف کرده است. در خلاصه داستان «آینه‌های شکسته» که داستان خیره‌کننده زندگی‌ای است که یادگار از مکزیک و ادبیات جذاب آن می‌خوانیم: «گونسالو سلوریو، پس از حماسه‌ای که به ریشه‌هایش اختصاص داده شده و به طعنه «یک خانواده نمونه» نام دارد، از خودش می‌گوید و خاطرات خیره‌کننده‌ای را ارائه می‌دهد که در عین حال یک اثرادبی بزرگ است. ما از نزدیک شاهد زندگی خصوصی و عمومی او، ظرایف ادبی‌اش، رشد فکری‌اش، و ظایف نهادی‌اش به عنوان معلم، استاد دانشگاه، ویراستار و مروج فرهنگی هستیم... اما همچنین، در ساختاری باشکوه و پر پیچ و خم، صمیمانه‌ترین زندگی‌اش را می‌بینیم: «وقتی با نظمی تقریباً وسواس‌گونه‌ای برای گوش دادن به موسیقی زنده به کافه‌های لندن می‌رفتم، افراد همیشگی باور نمی‌کردند که من می‌توانم استاد دانشگاه «محترم» هستم که سمت‌های دانشگاهی و اداری خاصی نیز دارم. در حالی که دانشجویان و همکارانم در دانشگاه، به استثنای معدودی، نمی‌توانستند تصور کنند که پس از ترک کلاس درس، پس از سخنرانی در سمینار یا در دفتر چپ‌پس از انجام تعهدات بورژوازی، برای بازدید از چنین مکان‌هایی در مرکز تاریخی شهر عرضه خواهم کرد.» سلوریو شور و شوق‌های جد‌آمیز خود را این‌گونه توصیف کرده است: کلمه، ادبیات، تئاتر، موسیقی باب، مهمانی‌ها، جشن‌ها، آیین‌های خانوادگی، باروک، معماری، تدریس، دوستی، عشق و شبیه‌سازی‌های آن. این عناصر نه تنها بخشی از زندگی او را تشکیل می‌دهند بلکه به‌عنوان منابع الهام‌بخش در آثارش تجلی می‌یابند.



فلز و سرباره

El metal y la escoria

- نویسنده: **گونسالو سلوریو**
- انتشارات: **توسکتس**
- **Tusquets**
- **تعداد صفحات: ۳۲۰ صفحه**
- **قیمت: ۹۴٫۲۷ دلار**



گونسالو

سلوریو شاید

آن نویسنده

طوفانی نباشد

که آوازش

گردوخاکی در

زمانه به راه

بیندازد، اما با

دقت و فروتنی،

گرد و غبار

زمانه را از چهره

تاریخ زدوده و

نگاشته است. او

یادآوری می‌کند

ادبیات گاهی

به چشم‌اندازی

آرام‌تر نیاز دارد

تا به لایه‌های

زیرین زبان

برسد، به سراغ

خاطره‌ها و

گذشته برود و

از آنجا دوباره به

سطح و به اوج

بازگردد

روایت یک نسل

نقدی بر عشق به خویشتن

آدریانا ساندوال، نویسنده مشهور اسپانیایی، در مجله Persee.fr به نقد رمان «عشق به خویشتن» Amor Propio: انتشار سال ۱۹۹۲ پرداخته است. این رمان شاخص‌ترین اثر گونسالو سلوریو شناخته می‌شود. در این نوشتار، ساندوال به بررسی عمیق ساختار، شخصیت‌ها و تم‌های این اثر می‌پردازد و تأکید می‌کند

این رمان، نه تنها داستانی جذاب، بلکه نگاهی عمیق و فلسفی به مفهوم هویت و خودشناسی ارائه می‌دهد. ساندوال به زیبایی‌های زبانی و نثر منحصر به فرد سلوریو اشاره می‌کند و نحوه کاربرد حافظه و احساسات را در روایت داستان برجسته می‌سازد. این نقد به وضوح نشان می‌دهد که «عشق به خویشتن» نه تنها یک رمان، بلکه یک سفر تأملی به درون خود و کشف جنبه‌های مختلف هویت است. بخشی از این نقد را در زیر می‌خوانید.

«عشق به خویشتن»، روایت سه دوره از زندگی رامون؛ شخصیت اصلی داستان است. این اثر به لطف خوانایی و روان بودنش، اشارات مداوم، طنز ظریف و تصاویر مناسب، شهرت یافت. رمانی که روایت یک نسل و در واقع گریزی به تجربیات مشترک نسل ۶۸ است؛ تجربه زیسته طبقه متوسط مکزیک به شیوه‌ای منحصر به فرد و در عین حال یکنواخت. نسلی که مانند نسل‌های قبل از خود، ادبیات؛ اعتیاد به ماری‌جوانا و سیاست را - به صورت متناوب، متوالی و همزمان را یک شکل کشف کرد، اما هر کدام به شیوه متفاوت خود. رامون، دانشجوی دانشگاه، اما یک فعال سیاسی نیست. همچنین به طور فعال در جنبش دانشجویی شرکت نمی‌کند (او در مجامع شرکت می‌کند)، اما در عین حال هم نمی‌تواند از آنها جدا بماند. در مقابل از نگاه خانواده‌اش، او یک یابی، یک ناسازگار و یک دردسر ساز است، اما در مقابل از نگاه همکلاسی‌های دانشگاهش که از او فعال‌تر هستند، عملاً یک مترجم خانواده می‌شود.

این اثر نام سلوریو را به عنوان صدایی قوی در داستان‌های معاصر مکزیک تثبیت کرد. او در جایی نوشته بود: «هر کشور، زمانی دارد که بخشی از آن با گذر زمان به خواب می‌رود. وظیفه نویسنده، بیدار کردن آن بخش از خواب است.»

از همین منظر، سلوریو نه فقط نویسنده‌ای ملی، بلکه مفسر یک زبان است؛ صدایی که می‌کوشد میان گذشته استعمار و حال دیجیتال پلی از واژه بسازد. این رمان دارای سه بخش با عناوین از مونچو (نوجوان)، رامون (مرد جوان) و در نهایت اگیلار (جوان بالغ) است که بخش سوم یعنی بالغ شدن با سی‌امین سال تولدش شروع می‌شود. همراه با این تغییر نام‌ها، تغییرات اساسی در هویت شخصیت اصلی رمان نیز رخ می‌دهد، از مونچوی کوچک و صمیمی در خانواده به رامون بی‌پریاه در زندگی ساده دانشجویی می‌رسد و در نهایت تبدیل به اگیلار، جوان باغی می‌شود که بدون شور و شوق و هیجان زندگی به امرار معاش می‌پردازد.

حس سرخوردگی، دل‌زدگی، میان‌مایگی، و از طبقه متوسط بی‌ودن، موفقیت‌های کوچک و شکست‌های عشقی بزرگ، معمولی بودن، همه توصیف‌هایی آشنا و در عین معمولی بودن، منحصر به فرد هستند. احساس نهایی، حس سرخوردگی، یأس، روزمرگی و خستگی است؛ از آنچه می‌توانست باشد؛ اما نشد و شاید هرگز نشود. رویدادهایی که به نظر می‌رسد که هرگز مقدر نشده بود که باشد. «عشق به خود» رمانی است درباره‌ای که امکان تحقق نیافته که می‌توانست محقق شود؛ داستان پرسش‌هایی درباره سکون، واقعیت‌ها، یا چه کسی می‌داند چه چیز دیگری می‌توانست بشود؟ شاید هم همه موارد فوق! داستان اینکه چطور نیروی سکون، واقعیت یا هر دوی که نامش را بگذاریم، به تدریج مونچوی چشم‌رنگی و باشطاط را فرو می‌بلعد و از او در میانسالی اگیلار ناامید و سرخورده می‌سازند. پرسش این است که در کدام لحظه همه چیز برای اگیلار از هم پاشید و این اشتباه از کجا نشأت گرفت؟

شاید هم این حس دل‌زدگی و سرخوردگی در رمان دوجندان سنگین‌تر به نظر برسد، چون اگیلار دارای تحصیلات آکادمیک و با ادبیات درگیر بود و همین، آگاهی او را اندکی فراتر از حد میانگین بیدار کرده است، هرچند متوسط؛ نه خیلی بیشتر.

سلوریو به راحتی و با مهارتی چشمگیر دنیای نوجوانان طبقه متوسط مکزیکی را بازآفرینی می‌کند. او نه‌تنها نگاه هنجاری و نوبه زندگی را دارد و توانایی‌اش در ثبت و به تصویر کشیدن آن چشمگیر است. راوی دانای کل، بارها و بارها با خود سلوریو گره می‌خورد و همراه او می‌شود. در این یادآوری خاطرات می‌توان حس همذات‌پنداری در روایت وجود دارد؛ اما بدون آنکه به روش مستقیماً با شخصیت اصلی همذات‌پنداری کند. لحظه‌ها به شیوه‌ای نسبتاً نوستالژیک ساخته می‌شوند؛ از خلال توصیف مدام، مهرتر از همه از طریق موسیقی و ریتم؛ موسیقی‌ای که به وضوح آن را به عنوان موسیقی متن می‌شنویم. به‌نظر می‌رسد کلیدوار رمان «سرخوردگی و دل‌زدگی» باشد؛ اما این سرخوردگی ویران‌کننده نیست، بلکه نوعی دل‌زدگی همراه با جشن و آمیخته با طنز است. مکزیکوسیتی نیز در زمان حضور دارد، همچون شخصیتی زنده؛ بویژه محله «میکس‌کواک» که سلوریو به‌خوبی آنجا را می‌شناسد و پیش‌تر هم در آثارش همگی (شیوه زندگی (Modus perienti) این مکان را با مرکز شهر و دانشگاهش به تصویر کشیده است.

رمان در بستر چند جشن و چند آیین گذار پیش می‌رود؛ آیین‌هایی که زندگی شخصیت اصلی را به سه جشن مونچو-رامون و اگیلار خط‌کنشی می‌کنند. سه جشن اصلی عبارتند از: جشن فارغ‌التحصیلی، جشن «غیر عروسی» و جشن تولد سی‌سالگی؛ که به ترتیب با سه بخش اصلی رمان تطابق دارند. هر جشن، پایان مرحله‌ای و آغازگر مرحله‌ای دیگر است.

«جشن غیر عروسی» در ادبیات اسپانیایی زبان اصطلاحی است برای مراسمی که قرار بوده عروسی باشند، اما به هر دلیل لغو شده و با این حال میهمان‌های دعوت شده در آن روز دورهمی را برگزار می‌کنند؛ ولی نه به‌عنوان عروسی، بلکه به‌عنوان یک تجمع با جشن بی‌نام‌ونشان. این جشن به دلیل مختلفی چون سالن زرو شده از قبل، دعوت میهمان‌ها، تصمیم شخصیت‌ها، فشار اجتماعی و... به همان حال و هوای جشن عروسی برگزار می‌شود. در رمان سلوریو، این جشن «غیر عروسی» بخشی از همان حس سرخوردگی، شکست بزرگ عشقی و امکانی است که محقق نشد؛ مراسمی که با تم اصلی کتاب، امکان‌های از دست‌رفته و مسیرهایی که طی نمی‌شوند، هماهنگ است.

جشن فارغ‌التحصیلی را جشنی پیشین همراهی می‌کند؛ جشنی که مونچوی کوچک در آن نقش قهرمان ندارد، بلکه نقش صحنه‌پرداز را بازی می‌کند. باین حال همین شرکت‌نکردن در جشن برادر بزرگ‌تر، خود بخشی از نقش او در رمان است. پس «عشق به خود» دقیقاً با یک پیش‌آمد آغاز می‌شود؛ پیش‌درآمد ورود به یک آیین اجتماعی، که در نهایت به آغاز آیینی کاملاً فردی و به تنهایی ختم می‌شود؛ جشن غیرعروسی، که این هم یکی از لایه‌های معنایی عنوان رمان است. در این رمان، آیین‌ها به همان اندازه اهمیت دارند که «غیرآیین‌ها». رمان در چرخه‌ای بسته پایان می‌یابد؛ با یک غیرآیین اجتماعی، جشن سی‌سالگی که به‌جای یک مراسم دورهمی، به‌شکلی فردی برگزار می‌شود، در تنهایی؛ و این بار در خیابانی به نام «Soledad» که به معنای خیابان تنهایی، کلیشه‌ها نیز در این رمان کارکردی دوگانه دارند؛ هم از آن نظر که ابزارهایی آشنا و کمی مکانیکی هستند و هم از این جهت که اطلاعات مهمی به خواننده می‌دهند. برای مثال، بخش اول رمان: «مونچو» با دعای پدر سروروتو، برادر بزرگ‌تر، پایان می‌یابد. فصل دوم با مونچو آغاز می‌شود که در حال پرو کردن اسموکین دست‌دومی برای جشن فارغ‌التحصیلی‌اش است؛ «قرار بود کت و شلوار خاکستری پدر را بپوشد؛ همان که تقریباً نوآمده بود و مادر در همه دقت و البته بی‌سلیقهی. سعی کرده بود اندازه‌اش کند. اما گویا هیکل متوفی از او خیلی درشت‌تر بود.» و درست در میانه این کلیشه آشنا، راوی ناگهان خبر مرگ پدر را به ما می‌دهد؛ بی‌تعارف و ناگهانی!



ویلا‌روئیا/ Xavier Villaurrutia را دریافت کرد؛ جایزه‌ای ادبی و معتبر در مکزیک که به نویسنده‌ای از آمریکای لاتین اهدا می‌شود. در سال ۲۰۲۵، علاوه بر جایزه سروانتس، مدال José de Vasconcelos را نیز دریافت کرد؛ جایزه‌ای جهانی در زمینه آموزش که توسط شورای فرهنگی جهانی به مریدان برجسته اعطا می‌شود.

آثار سلوریو به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی، پرتغالی، یونانی و چینی ترجمه شده و جوایز متعددی در سال ۱۹۷۴ به عنوان استاد ادبیات و در دانشگاه خودمختار ملی مکزیک (UNAM) تدریس کرده و مسئولیت‌های متعددی در این دانشگاه بر عهده داشته است. در سال ۲۰۱۹، او به عنوان مدیر آکادمی زبان مکزیک انتخاب شد.

ریتمیک در نثر او می‌باشد. سلوریو همچنین مجموعه سه‌گانه «یک خانواده نمونه» - Una familia ejem- plar را خلق کرده است که شامل «سه زن گویایی زیبا» - Tres bellas cu- banas (۲۰۰۶)، «فلز و سرباره» - El metal y la scoria (۲۰۱۵) و «گسسته‌ها/ Los apóstatas (۲۰۲۰) است. او در کنار این آثار، مقالاتی چون «سفر بی‌تحرك/ Viaje inmóvil» (۱۹۹۴)، «مکزیک، شهر کاغذی/ México, ciudad de papel» (۱۹۹۷)، «مقاله‌ای در باب مقابله با فتح/ Un ensayo sobre la resistencia a la conquista» (۲۰۰۱)، «اصول دگرگونی/